

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

کتاب و کتابخوانی

● کتابخانه به مثابه وطن / آلبرتو مانگونی / کیوان باجلی

جهان (که دیگران کتابخانه می‌نامندش)...

خورخه لونس بورخس، کتابخانهٔ بابل

فراسوی کتابخانه‌های ملی تمام ملل، کتابخانهٔ عظیم‌تری وجود دارد که دربردارندهٔ تک تک آن کتابخانه‌هاست: کتابخانه‌ای آرمانی و به نحو باورناپذیری پهناور که نه تنها تمامی کتاب‌های تاکنون به نگارش درآمده را در خود جای می‌دهد، که نیز شامل آثاری است که چه‌بسا روزی روزگاری به نگارش درآیند، حاوی آن مجلداتی که هنوز از راه نرسیده‌اند. گرچه چنین انبوههٔ غول‌آسایی از کتابخانه‌ها، هر کتابخانهٔ منفردی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، با این همه، هریک از کتاب‌های آن مجموعه‌های منفرد تلویحاً به وجود چنین انبوههٔ عظیمی اشاره می‌کنند. نسخهٔ ادیسهٔ کتابخانهٔ من، که «ترجمه‌ای است به انگلیسی منثور، به قلم تی. ای. شاو» (نویسنده‌ای که بیشتر به نام لارنس عربستان او را می‌شناسند)، درعین حال که بازتابی از فضای اسکندریه و تفاسیر باریک‌بینانهٔ آریستارخوس^۳ است،

* این جستار ترجمه‌ای است از:

Manguel, Alberto "The Library as home", in "The Library at Night", 2006, Alfred Canada. pp: 306-318.

۲. T.E.Shaw (۱۸۸۸-۱۹۳۵)، افسر و نویسندهٔ انگلیسی و صاحب کتاب معروف «هفت ستون خرد»-م.

۳. Aristarchus (۲۲۰م.-۱۴۳پ.م)، دستورشناس یونانی و یکی از پرآوازه‌ترین تفسیرکنندگان و

مصححان شعر هومر، و نیز کتابدار مشهور کتابخانهٔ اسکندریه - م.

به نحوی پیشگویانه نیز اشارتی است به کتابخانه پروپیمانی که جورج استاینر^۱ در ژنو با گردآوری نسخه‌های ادیسه برپا داشت، و هم اشارتی به چاپ‌های جیبی متعددی از هومر، که خواننده‌های گمنام در مونته ویدئو آن‌ها را برای بازسازی کتابخانه ساریوو ارسال کرد. هریک از این خوانندگان ادیسه متفاوتی را قرائت می‌کنند، و خوانش‌های ایشان ماجراهای اولیس را به فراسوی جزایر نیک‌بختان^۲، به سوی بی‌کرانگی، بسط و گسترش می‌دهد.

در میان تمامی ماجراهای اولیس، هیچ یک به اندازه بازگشت او به خانه و موطنش برای من تکان‌دهنده نیست. ماجرای سیرن‌ها^۳، سیکلوپ‌ها^۴، ساحره و افسون‌هایش عجایبی چشمگیر و حیرت‌آوراند، اما حکایت مردی سالمند که به محض رؤیت آن ساحل فراموش‌نشدنی می‌گرید و قصه سگی که با شناختن صاحبش، از فرط اندوه، در برابر پاهای وی جان می‌دهد، حقیقی‌تر و جذاب‌تر به نظر می‌آید تا آن ماجراهای شگرف و اعجاب‌انگیز. نه دهم حماسه ادیسه سرشار از حیرت و شگفتی است؛ پایان آن ملموس و آشناست.

اما مراد از «بازگشت به خانه» چیست؟ می‌توان به نحو اقناع‌کننده‌ای بیان داشت که ما معمولاً^۵ به جهان یا به چشم سرزمینی ناآشنا و بیگانه می‌نگریم یا به چشم خانه و زادگاهمان، و درعین حال می‌توان نشان داد که کتابخانه‌های ما فی‌الواقع منعکس‌کننده این دو بینش مخالف‌اند. هنگامی که در میان کتاب‌هایمان پرسه می‌زنیم و به طور اتفاقی مجلدی را از قفسه‌ها بیرون کشیده، آن را تورقی می‌کنیم، آن صفحات یا به دلیل اختلاف و ناهمخوانی‌شان با تجربه‌ها و آموخته‌های ما موجب حیرت‌مان می‌شوند یا به سبب همانندی و همخوانی‌شان با تجارب ما مایه تسلائی خاطرمان. حرص و آز آگاممنون یا آرامش و فروتنی کشیش بودایی رمان «کیم»^۶ [نوشته رودیارد کیپلینگ] به چشم من کاملاً ناآشنا و بیگانه است، ولی سرگردانی آلیس یا کنجکاوای سندباد برایم در حکم آینه‌ای است که به کرات در آن عواطف و احساساتم را مشاهده کرده‌ام. هر خواننده‌ای یا آواره‌ای مردود حیرت‌زده است یا مسافری از سفر بازگشته.

شب از نیمه گذشته است. باران بی‌امان می‌بارد. خوابم نمی‌برد. در کتابخانه‌ام چرخ می‌چرخد.

1. George Steiner (متولد ۱۹۲۹)، ناقد ادبی، جستارنویس، رمان‌نویس و مترجم آمریکایی و صاحب آثار نام‌آشنایی همچون «مرگ تراژدی» و «بعد از بابل» - م.
2. Fortunate Isles. در اساطیر یونان نام بهشت همیشه بهار و سرسبزی است که ارواح زنان و مردان جاودانه، به فرمان زئوس، مقیم آنجا می‌شوند - م.
3. Sirens: در اساطیر یونان فرشتگان دریایی هستند که نیمی از بدن آن‌ها بیکر زن و نیمی دیگر بیکر پرنده‌گان بود. آنان موسیقیدانانی بودند با آوازی سحرانگیز که ملوانان را به سوی صخره‌ها می‌کشاندند تا طعمه خود سازند. تنها دو پهلوان در برابر جاذبه آن‌ها مقاومت کردند: اورفه و اولیس - م.
4. Cyclops: «این موجودات افسانه‌ای با یک چشم در میان پیشانی در بسیاری از افسانه‌های یونانی و رمی پدیدار می‌شوند... بنام‌ترین سیکلوپ‌ها، سیکلوپ‌هایی هستند که هومر آن‌ها را تصویر کرده است. ایشان غول‌هایی خشن، بی‌ایمان و قانون‌گریز بودند که از راه گله‌داری زندگی می‌کردند... سیکلوپ‌ها در نظر یونانیان نمونه نسل وحشی، بی‌فرهنگ و بی‌تمدن بودند. اولیس و یارانش در سفر خود با پولیفم، ترسناک‌ترین آنها، دست و پنجه نرم کردند.» (به نقل از: ژوئل اسمیت، فرهنگ اساطیر یونان و رم، شهلا، برادران خسروشاهی، فرهنگ معاصر، انتشارات روزبهان، ۱۳۸۴) - م.

می‌زنم، کتابی را از قفسه‌ها بیرون می‌کشم و مشغول خواندن می‌شوم. در قلعه‌ای متروک با دیوارهای شکسته، آنجا که اقامتگاه اشباحی پرشمار بود و بادی سرد از میان شکاف برج‌ها و باروها و دریچه‌هایش می‌وزید، کنت کهنسال بلندآوازه‌ای زندگی می‌کرد. دانش وی دریاب جهان عمدتاً از کتاب‌ها نشأت می‌گرفت، و درخصوص جایگاهش در تاریخ هیچ تردیدی به دل راه نمی‌داد. این مرد سالخورده اشرفی ادعا می‌کرد که حق دارد به خود و نژادش بی‌بالد و مباحث کند چرا که:

«در رگ‌های ما خون شماری از نژادهای بی‌باک و دلاوری جریان دارد که برای سیادت و حکمرانی چون شیر شجاعانه جنگیدند. روزگاری افراد قبیله اوگریک (Ugric) از ایسلند بدین‌جا، که گردابی از نژادهای اروپایی بود، سرازیر شدند، همانان که روحیه جنگجویی‌شان عطیه‌ای بود از جانب «ثور»^۱ و «وودین»^۲. آن جنگاوران بر پهنه آب‌های اروپا و آسیا و نیز آفریقا چنان سبعتی از خود به نمایش گذاشتند که مردمان آن نواحی می‌پنداشتند که در معرض حمله گرگ‌آدم‌ها (were-wolves) قرار گرفته‌اند... روزی که ترک‌ها در شهر کاسووا (Cassova) پرچم مجارها و والای‌ها را پایین کشیدند، سرافکنندگی عظیمی برای ملت من به جا ماند؛ در آن هنگامه کسی نبود مگر یکی از هم‌نژادان من که در کسوت ساکنان خطه‌ی وی وُد (Voivode) از رود دانوب گذشت و ضربه مهلکی به ترک‌ها وارد کرد! آن شخص به راستی یک دراکولا بود!»^۳

۴۱۷

عمارت اشرفی کنت دراکولا در ترانسیلوانیاست. این خطه ناف جهان اوست،^۴ سرزمینی که تخیلش را تغذیه می‌کند اما جسمش را به سختی، زیرا با گذشت زمان یافتن خون تازه در کوهستان زادگاهش برای او دشوارتر می‌شود، و او مجبور می‌شود که برای جست‌وجوی قوت غالبش جلای وطن کند. کنت [خطاب به مهمان انگلیسی‌اش] می‌گوید: «من دیری است در میان خیابان‌های پرازدحام لندن، شهر باعظمت‌تان، گشت می‌زنم، در گرماگرم تکاپو و ازدحام و هیاهوی مردمانش؛ چرا که مایل‌ام در زندگی‌شان، تحولاتشان و مرگشان، و نیز در هر آنچه این شهر و ساکنانش را برمی‌سازد سهیم باشم.»^۵ اما دراکولا به هر

۱. Thor: ایزد تندر و زایایی در اساطیر اسکاندیناوی و فرزند «وودین». او را همتای ژوپیتز در اساطیر رم دانسته‌اند - م.

۲. Wodin: ایزد ایزدان در اساطیر اسکاندیناوی و ملقب به ایزد جنگ، جادو، سرمستی و شعر. او را «وودین» نیز می‌نامند - م.

3. Bram Stoker, *Dracula*, introduction, notes and bibliography by Leonard Wolf (New York: Clarkson Potter, 1975), chapter 3.

4. *umbilicus mundi*

5. *Ibid.*, chapter 2.



کجا که سفر می‌کند، نمی‌تواند به تمامی از خانه‌اش جدا شود. نزد او تنها و تنها کتاب‌های قفسه‌های غبارآلود کتابخانه‌اش، سرگذشت کهن او را بازگو می‌کنند؛ کتابخانه‌های دیگر برایش جذابیتی ندارند. قلعه او به همراه کتابخانه اجدادی‌اش تنها خانه واقعی اوست، و او همیشه باید جعبه‌ای (یا تابوتی) از خاک موطنش را همراه خود داشته باشد، خاکی که عمیقاً در آن ریشه دوانده است. او می‌بایست همانند آنته^۱ با مادرش، زمین، در تماس باشد و گرنه می‌میرد.

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رمان برام استوکر^۲ را کنار می‌گذارم و چند قفسه بالاتر به سراغ کتاب دیگری می‌روم. کتاب دوم بازگوکننده داستان مسافری دیگر است، مسافری که آن متن درباب سیمای هیولاش او نه به نحوی سراسر است و مشخص بل در لفافه سخن می‌گوید. این مسافر آواره نیز، همانند کنت دراکولا، اشراف‌زاده‌ای تنهاست که مصممانه برآن است تا هیچ کس از پایش نباشد، اما برخلاف کنت، درخصوص اشراف‌زادگی‌اش دچار توهم نیست. او نه خانه‌ای دارد، نه علقه‌های خانوادگی، و نه ریشه یا تباری. خطاب به ما می‌گوید: «من نه پولی در اختیار

۱. Antaeus: در اساطیر یونان فرزند موحش پوزئیدون و گایا ست. او روئین‌تنی‌اش را مدیون تماس مداوم با مادرش بود، یعنی تماس مداوم با زمین (گایا) - م.

۲. Bram Stoker (۱۸۴۷-۱۹۱۲)، نویسنده انگلیسی و خالق رمان «دراکولا» - م.

دارم، نه دوستانی، نه مایملکی.^۱ او همچون یک تبعیدی بی‌وطن در جهان پرسه می‌زند؛ او شهروند جهان است چرا که شهروند هیچ خطه‌ای نیست. آنگاه که به سرنوشتش تن می‌دهد می‌گوید: «من مایل‌ام به تنهایی درد بکشم، هرچند دردهایم را پایانی نیست.»^۲ او به یاری کتاب‌ها خودش را تعلیم می‌دهد، و کتابخانه دست‌چین و عجیب و غریبی را در حافظه گرد می‌آورد. نخستین کتاب‌های زندگی‌اش را دیگران برایش می‌خوانند؛ با حالتی کمابیش ناباورانه به کتابی گوش می‌دهد که خانواده‌ای کشاورز با صدای بلند مشغول خواندن آن هستند، اثری به نام «بقایای امپراتوری‌ها» نوشته سی. اف والنی که تأملی فلسفی بر تاریخ جهان است. می‌گوید: «من از طریق این کتاب به شناختی اجمالی از تاریخ و به نمایی کلی از امپراتوری‌های متعددی که هم‌اکنون در جهان برقرارند دست پیدا کردم؛ این کتاب باعث شد که من درخصوص آداب و رسوم، دولت‌ها و مذاهب ملل مختلف روی این کرهٔ خاکی به بینشی نایل شوم.» او در حیرت است که چگونه انسان‌ها می‌توانند «توأمان هم تا این اندازه قدرتمند و شرافتمند و شکوهمند باشند، و هم تا این اندازه بی‌رحم و فرومایه؟» برای این پرسش پاسخی ندارد، اما به رغم آنکه احساس می‌کند «از خمیرهٔ چنین مردمانی نیست»^۳، به بنی‌آدم عشق می‌ورزد و آرزو می‌کند که روزی به قلمرو آن‌ها تعلق داشته باشد. چمدان گمشده‌ای که آکنده از لباس‌ها و کتاب‌های گوناگون است، چند متن خواندنی دیگر را تقدیمش می‌کند: «بهشت گمشده» سرودهٔ میلتن، «حیات مردان نامی» نوشتهٔ پلوتارک و «رنج‌های ورتر جوان» اثر گوته. با کتاب «ورتر» طعم یأس و اندوه را می‌چشد و به یمن اثر پلوتارک با «اندیشه‌های والا» آشنا می‌شود. اما «بهشت گمشده» او را به حیرت می‌اندازد. می‌گوید: «هنگامی که بهشت گمشده را می‌خواندم، آن را بسیار در پیوند با احساسات و شرایط خود می‌یافتم. اگرچه خودم را مشابه موجوداتی می‌دیدم که در کتاب از آن‌ها سخن رفته است، ولی درعین حال به طرز عجیبی با آن‌ها احساس بیگانگی می‌کردم. من دربرابر گفتگوهای آن‌ها شنونده‌ای بیش نبودم. با آن‌ها احساس همدلی می‌کردم، دردشان کمابیش درد من بود، اما به لحاظ فکری هنوز آن‌قدر رشد نکرده بودم؛ من نه تکیه‌گاهی داشتم و نه پیوندی با کسی.»^۴ این خوانندهٔ حیران و سرگردان علی‌رغم مشاهدهٔ بارقه‌هایی از سرگذشت خویش در داستان هبوط آدم، و با وجود کتاب‌های فراوانی که خوانده است، آخرالامر درمی‌یابد که کتابخانه‌های بشری شرحی از او [و سرنوشتش] به دست نمی‌دهند. این شهروند جهان به رغم آنکه سخت مایل است از جمله مخاطبان جهانی کتاب‌ها باشد، سرانجام از جهان بیرون رانده می‌شود و به عنوان بیگانه‌ای تمام‌عیار ریشخند می‌شود، به عنوان

1. Mary Shelley, *Frankenstein*, introduction and notes by Leonard Wolf (New York: Clarkson Potter, 1977); Vol. II, chapter 4.
2. *Ibid.*, volume III, chapter 7.
3. *Ibid.*, volume II, chapter 4.
4. *Ibid.*, chapter 6.

مخلوقی فراسوی مرزها و کرانه‌های جوامع بشری. او که مفلوک و وحشت‌زده و نفرین‌شده است همان هیولایی است که دکتر فرانکشتاین به دست خود آن را آفرید، هیولایی که در نهایت مرگ خالقش را رقم می‌زند و سپس برای همیشه در یخ‌پاره‌های قطب شمال غرق می‌شود، درون آن صفحه سفید یخ‌زده‌ای که کانادا می‌نامندش، زباله‌دانی اغلب رویاها و خیال‌بافی‌های جهان ما.

هیولای فرانکشتاین هم بیگانه‌ای تمام‌عیار است و هم جهان‌وطنی تام و تمام؛ او از هر لحاظ موجودی بیگانه است، موجودی که گرچه با [سرهم‌بندی] اعضا و جوارح انسان‌های دیگر خلق شده است، ولی سیمایش وحشت‌آفرین است. او که همچون کودکی برای اولین بار با سرشت جهان و طبیعت خویش آشنا می‌شود نمونه برین و مثالی یک کتابخوان نوپاست (lector virgo)، موجودی کنجکاو که مایل است صفحات کتاب‌ها آموزگارش باشند، بازدیدکننده آن کتابخانه عظیم جهانی که ذهنش عاری از هرگونه تجربه یا پیش‌داوری است، عاری از هرآنچه بر خواندنش سایه می‌افکند. هنگامی که آن هیولا وارد کومه روستایی پیرمرد گوشه‌نشین و نابینا می‌شود این کلمات را بر زبان می‌راند: «ببخشید که بدون اجازه وارد می‌شوم... مسافر خسته‌ای هستم و به استراحت کوتاهی نیاز دارم.» مسافری فاقد هرگونه قلمروی، ملیتی و موطن مشخصی، چرا که او به هیچ خطه‌ای تعلق ندارد، هیولایی که باید حتا برای ورود به جهانی که ناخواسته قدم به درونش نهاده، عذرخواهی کند. هیولایی که به گفته آدم در «بهشت گمشده» اثر میلتون^۱، از درون تاریکی برانگیخته شده است. عبارت «ببخشید که بدون اجازه وارد می‌شوم» در چشم من به نحو تحمل‌ناپذیری تکان‌دهنده است.

۴۲۰

جهان توصیف شده در کتاب‌ها به نظر هیولای فرانکشتاین ملال‌آور و کسل‌کننده است؛ تو گویی کتاب‌ها جملگی متعلق به کتابخانه‌ای واحدند. اگرچه او از خطه‌ای به خطه دیگر در سفر است سوئیس، جزایر اورکنی، آلمان، روسیه، انگلستان و سرزمین‌های دوردست تاتارها با این همه به جز خصوصیات مشترک این جوامع هیچ‌گونه ویژگی منحصر به فردی را در آن‌ها نمی‌بیند. جهان در چشم او کمابیش بی‌روح و یکنواخت است. گرچه نکات ظریفی را درباب تاریخ ملل از کتاب‌های گوناگون فرامی‌گیرد، ولی [هنگام کتاب خواندن] اوقاتش را با مفاهیمی مجرد و تصاویری مبهم می‌گذرانند. «من کتاب‌هایی را می‌خواندم درباب مردمانی که سخت دچار روزمرگی‌هاشان بودند، دچار مسایلی که یا بر آنان سایه می‌افکند یا دمار از روزگارشان درمی‌آورد. هنگام خواندن این آثار نسبت به شرافت و فضیلت زایدالوصفی که درونم برانگیخته می‌شد احساس دل‌بستگی می‌کردم، و نسبت به شرارت و قباحتی که با آن رویارو می‌شدم احساس نفرت و انزجار، البته دست‌کم تا آنجا که قادر به درک دلالت آن واژگان بر درد و لذت صرف

۱. این عبارات از کتاب سوم بهشت گمشده، پیشانی‌نوشت جلد نخست رمان فرانکشتاین اثر شلی است: «من آیا از تو خواستم گل مرا سرشته / به پیمانہ زنی؟ / من آیا دست‌نیاز بر دامانت گشودم / تا مرا از درون تاریکی برانگیزی؟»

بودم، چه آن گونه که من به کارشان می‌بردم و چه آن گونه که خود می‌نمودند.»^۱ با وجود این، در عمل برای او ثابت می‌شود که این دروس بی‌روح و ملال‌آوراند. هیولا درمی‌یابد که کتابخانه‌های انسان‌ها برای او چیزی در چنته ندارند مگر ادبیاتی غریب و بیگانه.

«خطه‌ای مجزا و مشخص را موطن خویش پنداشتن» و «جهان را موطن خود دانستن» مفاهیم متقابلی هستند که چه‌بسا چونان تجاریبی منفی از سرگذرانده شوند. کنت دراکولا تنها و تنها به کتابخانه شخصی‌اش اعتماد و تکیه می‌کند. او از این که یک بویار (boyar) است، یعنی از تبار اشراف روس است، به خود می‌بالد و می‌تواند به نحو تحقیرآمیزی شماری از ملیت‌هایی را که بدان‌ها تعلق ندارد فهرست کند. درمقابل، هیولای فرانکشترین کتابخانه‌ای از آن خود ندارد و با هر کتابی که مواجه می‌شود در آن تصویر خود را جست‌وجو می‌کند، اما هرگز موفق به مشاهده سرگذشت خویش در آن صفحات بیگانه نمی‌شود.

مع الوصف، این دو مسافر می‌توانستند تجربه مهم‌تر و عمیق‌تری را از سر گذرانده باشند. سنکا، که کلامش بازتابی از مفاهیم فلسفه رواقی بود، فلسفه‌ای متعلق به چهار سده پیش از او، بر این سخن که ما باید صرفاً کتاب‌های معاصران و هموطنان‌مان را حایز اهمیت بدانیم، خط بطلان کشید. به عقیده سنکا، ما مجاز هستیم در هر کتابخانه‌ای که قدم می‌گذاریم، بر هر کتابی که مایل‌ایم از آن ما و فرهنگ ما باشد انگشت نهاده، آن را برگزینیم؛ او در گوش‌مان می‌خواند: «هر خواننده‌ای می‌تواند گذشته خویش را ابداع کند.» به گفته سنکا آن فرض عام که بیان می‌کند: «ما نمی‌توانیم والدین‌مان را برگزینیم» قوی است خلاف و ناصواب؛ ما می‌توانیم به رأی و اراده خویش دودمان و نیاکان‌مان را برگزینیم. او حین اشاره به قفسه‌های کتابخانه‌اش می‌نویسد: «در اینجا سلاله‌ها و تبارهایی آرمیده‌اند صاحب مواهبی شکوهمند و تحسین‌آمیز... هر تباری را که مایل‌اید بدان تعلق داشته باشید برگزینید. انتخاب شما نه تنها نامی دیگر، که فی‌الواقع، صفاتی دیگر را نثاران خواهد کرد. شما مجبور نیستید حافظ روحی کم‌مایه و تنگ نظر باشید: هر چقدر مردمان بیشتری را در تکوین روحتان سهیم سازید، بر شکوه و بزرگی آن افزوده‌اید... تنها از این طریق می‌توانید میرندگی‌تان را به تعویق افکنید، به جای اینکه به جاودانگی مبدلش سازید.» سنکا می‌گوید هر آن‌کس که این نکته را دریابد «خود را از حدود و شعور بشری رهانیده است؛ بدین‌سان تمامی اعصار در زیر نگین اوست، آن‌سان که در زیر نگین ایزدی. اما آیا براستی زمان برای چنین انسانی سپری شده است؟ او به مدد خاطره و یادآوری زمان از دست رفته را فراچنگ می‌آورد. آیا در زمان حال می‌زید؟ او از زمان حال بهره می‌جوید. آیا همچنان آینده‌ای در انتظار اوست؟ او چشم به آینده دوخته



است. ادغام تمامی زمان‌ها در کسوت زمانی واحد، حیات او را طولانی و دیرپا می‌کند.^۱ نزد سنکا مفهوم «تسوق و برتری» ارزش و اهمیتی نداشت (پلوتارک کسانی را که ماه آتن را برتر از ماه کورنیت می‌دانستند به باد تمسخر می‌گرفت)^۲ بل آنچه در چشمش مهم می‌نمود مفهوم همگانیت (communal) بود، مشارکت تمامی انسان‌ها در تکوین خرد همگانی در پرتو لوگوس الاهی. سنکا متعاقب چنین نگرشی است که حلقه خویشتن (the self) را برای دربرگرفتن نه تنها دوستان و خویشاوندان که نیز دشمنان و بردگان، بربرها یا بیگانگان و در نهایت کل جامعه بشری وسعت می‌بخشد.

قرن‌ها بعد، دانته این تعریف را در مورد خود به کار بست: «همان گونه که ماهی از موهبت آب بهره‌مند است، من از موهبت جهان به مثابهٔ موطنم بهره می‌برم.»^۳ او در ادامه می‌گوید: «گرچه آنقدر به زادگاهم، فلورانس، عشق می‌ورزم که حاضریم به خاطرش رنج تبعید را بر خود هموار کنم، اما بعد از خواندن آثار شمار کثیری از شاعران و نثرنویسان، صادقانه بگویم که زمین آکنده از مکان‌هایی است شکوهمندتر، تحسین‌آمیزتر و زیباتر از فلورانس.» باور عمیق دانته به کتابخانه‌ای جهان‌وطنی به او اجازه می‌داد که نه تنها با ضرس قاطع درباب وجود هویتی ملی و مستقل سخن بگوید، که نیز به جهان چونان میراث فرهنگی و خاستگاه خویش بنگرد. در منظر یک خوانندهٔ جهان‌وطن، موطن آدمی نه در مکان، در پهنه‌ای چند پاره به واسطهٔ مرزهای سیاسی، که در زمان جای دارد، در فضایی فاقد هرگونه

1. Seneca, "On the shortness of Life", in *The Stoic Philosophy of Seneca*.
2. Plutarch, *Moralia*, Vol. IV, ed. and trans. Frank Cole Babbitt (Cambridge, MA, and London: Harvard University Press and William Heinemann Ltd, 1972).
3. Dante, *De vulgari eloquentia*, introduction, translation and notes by Vittorio Coletti (Milan: Garzanti, 1991).

مرز و کرانه‌ای. اراسموس دو قرن بعد از داتته، ستایش خود را نثار آلدوس مانوتیوس می‌کند، نثار آن چاپخانه‌دار بزرگ ونیزی، که «کتابخانه‌ای بدون دیوار» را از آثار کلاسیک یونان و روم به شکل مجلداتی در قطع وزیری برای خوانندگان زمانه‌اش فراهم آورد.^۱

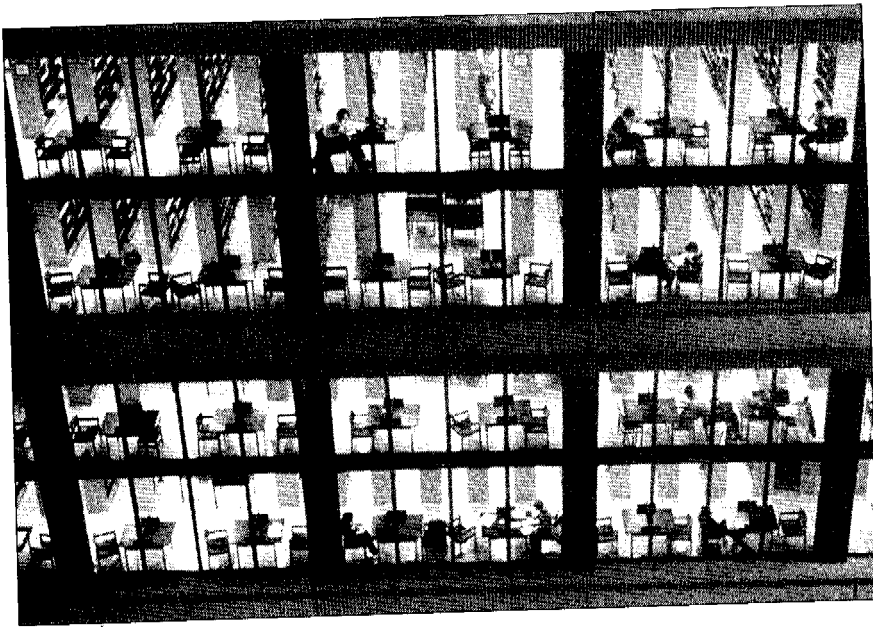
مفهوم کتابخانه جهان‌وطنی در کانون فرهنگ یهودی نیز به چشم می‌خورد. نزد یهودیان، که در سنتی شفاهی زاده می‌شوند، کتاب مقدس، در مقام کلام مکشوف خداوند، به نحو حیرت‌انگیزی در قلب تجربه فکری و مذهبی ایشان جای دارد. در نگاه آن‌ها، کتاب مقدس خود یک کتابخانه است، کامل‌ترین و معتبرترین کتابخانه عالم، کتابخانه‌ای جاودانه و جامع‌الاطراف که ریشه در زمان دارد و از این رو واجد موجودیت پایداری از سه زمان گذشته، حال و آینده است. کلمات آن مهم‌تر و مؤثرتر از مصایب بی‌ثمری است که از دگرگونی آدمی و زمانه‌اش نشأت می‌گیرد، به‌گونه‌ای که [برای مثال] حتا پس از تخریب دومین عبادتگاه بزرگ یهودیان (Second Temple) در سال هفتاد میلادی، خاخام‌های عصر سرگردانی (the Diaspora) در کنیسه‌های پراکنده‌شان درباب قوانین عینی شریعت دین‌شان، همان‌گونه که در کتاب مقدس بدان امر شده، به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند، شریعتی که این‌بار باید در بنایی اقامه می‌شد که دیگر وجود عینی نداشت.^۲ باور داشتن به کتابخانه‌ای که دربردارنده حقیقتی است عظیم‌تر از حقیقت زمان و مکانی که در آن به سر می‌بریم، به واقع همان پای‌بندی فکری یا معنوی است که سنکا درباب آن اقامه دلیل می‌کرد. این پای‌بندی همچنین همان حجتی است که عالمان عرب بدان باور داشتند، چرا که نزد ایشان کتابخانه‌ها هم «در زمان وجود داشتند، زیرا اعصار گذشته یونانیان و اعراب را به منزله الگوهای فرهنگی شایان تقلید به زمان حال فرامی‌خواندند، و هم در مکان، زیرا هرآنچه را پراکنده شده بود گرد می‌آوردند و هرآنچه را در دسترس نبود فراچنگ می‌آوردند... کتابخانه‌ها امر نادیدنی را نمایان می‌کردند، و فی‌الواقع معطوف به تملک جهان بودند.»

ژان ژاک روسو نسبت به چنین عقیده فراگیری دیدگاه واحدی نداشت. وی در کتاب «امیلی» اظهار می‌دارد که کلمات میهن (patrie) و شهروند (citoyen) باید از هر زبان مدرنی حذف شوند. ولی درعین حال بر این سخن نیز تأکید می‌ورزد که «به آن آدم‌های جهان‌وطنی اعتماد نکن که در اعماق کتاب‌هایشان وظایفی را جست‌وجو می‌کنند که انجام آن‌ها را در خانه خود حقیر می‌شمرند. چنین فیلسوفانی ادعا می‌کنند که به تاتارها علاقه‌منداند، برای این‌که از عشق به همسایگان‌شان معاف شوند.»^۳ روزگاری در اواسط قرن هفدهم، توماس

1. Erasmus von Rotterdam, "Adagen" (Festina lente), in *Ausgewählte Schriften*, W. Welzig (Darmstadt: Wissenschaftliche Buchgesellschaft, 1967-1969); II: I: I.

2. Steven Wilson, *Related Strangers: Jewish-Christian Relations*, 70 to 170 CE (Philadelphia: Fortress Press, 1995).

3. Jean - Jacques Rousseau, *Émile ou de l'éducation*, Book I.



تراهرن شاعر^۱ سطوری را قلمی کرد که امروزه می‌توان آن را به منزله پاسخی پیشاپیش به سخن روسو قلمداد کرد، متنی دست‌نویس که برای دویست و پنجاه سال منتشر نشده باقی ماند، تا عاقبت مجموعه‌دار کنجکاوی آن را برحسب تصادف در یک دکه کتابفروشی در لندن کشف کرد و به قیمت ناچیزی خریداری نمود. تراهرن در آنجا می‌نویسد: «تا آن هنگام که دریا درون رگ‌هایتان جاری نشده، آسمان‌ها جامه تن‌تان نشده و ستارگان تاج سرتان، هرگز از جهان به درستی لذت نخواهید برد؛ خودتان را یگانه وارث کل عالم بدانید، و حتا فراتر از آن؛ چرا که انسان‌هایی در دنیا زندگی می‌کنند که هر یک، افزون بر شما، یگانه وارث این عالم‌اند.»^۲

مفهوم گذشته‌ای جهان‌وطنی قرن‌ها با ما بوده است، شاید تا آن زمان که هنرمندان پیش رافائلی ایده‌ی زمان‌پریشی یا نابهنگامی تاریخی (anachronism) را مطرح کردند، ایده‌ای که چونان حصاری میان متعلقات عصری که در آن به سر می‌بریم و متعلقات اعصار پیشین جدایی می‌افکند. از نگاه سرتوماس براون^۳ یا اراسموس، افلاطون و ارسطو هم‌سخنانی هم‌عصر بودند. ایده‌های افلاطونی و ارسطویی در اذهان مونتینی و پترارک دوباره جان گرفتند و در خلال نسل‌ها ادامه یافتند، نه تنها در یک توالی زمانی قائم که نیز در سطحی افقی، و منطبق بر یگانه مسیر مدور شناخت و دانش. امپراتور آوگوستوس در کتاب «مرگ ویرژیل» نوشته

۱. Thomas Traherne: (۱۶۳۶ - ۱۶۷۴)، شاعر انگلیسی و از جمله شعرای متافیزیک - م.
 2. Thomas Traherne, Centuries of Meditations (London, 1908); I: 29.
 ۳. Sir Thomas Browne (۱۶۰۵ - ۱۶۸۲)، پزشک و نویسنده انگلیسی و صاحب کتاب Religio Medici (مذهب یک طبیب)، متنی که مؤلف در آن می‌کوشد ایمان مسیحی را با علم و معرفت دینی آشتی دهد - م.

هرمان بروخ می‌گوید: «هرآنچه روزی روزگاری به معنای واقعیت بود اکنون نیز پابرجاست، و در همه انواع هنر پنهان است.»^۱

سرتوماس براون در ۱۶۴۲ نوشت: «از آنجا که گویی تناسخی در میان بوده و جان انسانی در کالبد انسان دیگری حلول کرده است، عقاید نیز، پس از تحولاتی معین، انسان‌ها و اذهان را می‌یابند نظیر اذهان کسانی که زاینده آن عقاید بوده‌اند. برای مشاهده دوباره سرشت و طینت خویش نیازی نیست در انتظار سال افلاطونی^۲ باشیم: هر انسانی صرفاً مرکب از خودش نیست، دیوگنس‌های فراوانی در عالم بوده‌اند همچنان که تیمون‌های پرشماری، هر چند به واقع افراد انگشت‌شماری دارای این نام‌ها بوده‌اند: حیات آدمیان دوباره از نو تجربه می‌شود، و جهان امروز به جهان دیروز می‌ماند؛ برای هر انسانی تنها و تنها همتایی از اعصار پیشین وجود داشته که همواره نظیر و قرین وی بوده است، آنچنان که گویی خویشتن احیا شده اوست.»^۳ به گمان براون زمان گذشته از رهگذر خوانش و اندیشیدن ما، به زمان حال تبدیل می‌شود؛ زمان گذشته قفسه کتابی است گشوده رو به همگان، سرچشمه‌ای است پایان‌ناپذیر که به مدد تملکی ارزشمند از آن ما می‌شود. در اینجا نه قوانین کی‌رایت وجود دارد، نه خط قرمزی، و نه نرده‌ای چوبی که بر روی آن تابلویی نصب شده باشد با این عبارت: «منزل شخصی، وارد نشوید.»

۴۲۵

ریچارد رورتی، فیلسوف معاصر، از بیش جهان‌وطنی براون نسبت به تاریخ نتیجه می‌گیرد: «بهترین امیدی که پیامبری یا آفریننده‌ای ممکن است خیال آن را در سر ببروراند، بازگرفتن سخنی است که به کزات گفته شده است، منتها با زبانی که اندکی بهتر از دفعات پیش باشد.»^۴ زمان گذشته، سرزمین مادری انسان‌های جهان‌وطن و موطن جهانی آن‌هاست، کتابخانه‌ای بی‌کران و بی‌انتهای پهنه‌ای که مایه امید ما (همچنان که مایه امید سرتوماس براون) به آینده‌ای برتافتنی و تحمل‌پذیر است.

حول و حوش همان ایامی که براون این کلمات را در کتاب *Religio Medici* (مذهب یک طبیب) می‌نوشت، گابریل نوده^۵ در کتابش *موسوم* به «توصیه‌هایی در باب تأسیس یک کتابخانه» این‌گونه از برکت منابعی که یک کتابخانه در دسترس خوانندگانش قرار می‌دهد به وجد می‌آمد:

1. Hermann Broch, *Der Tod des Vergil* (1945).

۲. Plato's year: سال افلاطونی یا سال کبیربه معنای یک دور کامل تقویم اعتدالین معادل ۲۵۷۵۶ سال

است- م.

3. Sir Thomas Browne, *Religio Medici*, edited with an introduction by Geoffrey Keynes (London: Thomas Nelson & Sons, 1940); I:6.

4. Richard Rorty, "The Inspirational Value of Great Works of Literature," in *Raritan*, volume 16, no. 1 (New Brunswick, NJ: 1996).

۵. Gabriel Naudé (۱۶۰۰-۱۶۵۳)، دانشور و کتابدار فرانسوی؛ صاحب آثار متعددی در باب سیاست، دین

و تاریخ- م.

«اگر لذتی زایدالوصف در این عالم خاکی امکان‌پذیر باشد، سعادت‌ی تام و تمام و به کمال، به عقیده من هیچ لذتی پسندیده‌تر از هم‌سخنی و مطبوع‌تری از آن مشغولیت ثمربخش و دلپذیری نیست که انسانی خردمند می‌تواند از کتابخانه‌ای پروپیمان نصیب بَرَد، همچنان که می‌بندارم تملک کتاب‌های بی‌شمار چنین کتابخانه‌ای چندان عجیب و دور از انتظار نیست، حتا اگر آن آثار بیش از آنکه ابزار پژوهش و مطالعه تلقی شوند در هیأت اشیای زینت‌بخش اتاق‌های نشیمن به چشم آیند. نظر به این که هرانسانی به یمن چنین کتابخانه‌ای محق است که خود را شهروند کل جهان یا انسانی جهان‌وطن بنامد، می‌تواند به همه چیز آگاهی یابد، همه چیز را مشاهده کند و در برابر هیچ چیزی بی‌اعتنا نباشد؛ در یک کلام، او مالک بی‌چون‌وچرای سعادت‌ی از این دست است، به همین سبب هر زمان که مایل باشد می‌تواند از آن بهره جوید، هر آینه که اراده کند می‌تواند آن را در خدمت خود ببیند، هر اندازه که بخواهد می‌تواند با آن به گفتگو نشیند، و به قولی می‌تواند بی‌هیچ مانعی، بی‌هیچ زحمت و کوششی، نسبت به هر آنچه هست، هر آنچه بوده و هر آنچه خواهد بود، خواه بر زمین، خواه در دریا، و خواه در مکتوم‌ترین نقاط آسمان، شناخت و آگاهی بیابد.»

1. Naudé, *Advis pour dresser une bibliothèque.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

توجه توجه

آدرس جدید سایت بخارا

www.bukharamag.com